

تحلیل شبکه معنایی عدالت با تأکید بر رویکرد برابری پیچیده مایکل والنز

مهدی کریمی*

چکیده

شبکه معنایی عدالت لایه‌های پیچیده معنایی است که ترکیب این معانی و ارتباط وثیقی که میان آنها برقرار است، مفهوم عدالت را پدید می‌آورد. در این پژوهش سعی شده است با تحلیل شبکه معنایی ایزوتسویی به مفهوم عدالت نگریسته شود و با توجه به این نظریه، عدالت نه مفهومی تک‌بعدی بلکه مفهومی متکثر و محصول برهم‌نهی شبکه‌ای از معانی است که تنها در ساختاری جامع از مفاهیم فهم می‌گردد. تأثیر ترمینولوژی عدالت بر ارائه نظریه عدالت امری متداول در ادبیات عدالت‌پژوهان معاصر است به گونه‌ای که هر نظریه‌ای از عدالت مبتنی بر مفهوم‌شناسی خاصی از عدالت است. به نظر می‌رسد ایده‌های گوناگون عدالت با تأکید بر گونه خاصی از معنای عدالت، نگاهی تک‌بعدی به عدالت داشته‌اند و بالمآل نظریه‌ای تک‌بعدی حاصل آمده است. در این پژوهش سعی شده است با عنایت به شبکه معنایی ایزوتسویی که تحلیل شبکه‌ای را برای بررسی معانی واژگان پیشنهاد می‌کند، به عدالت نگریسته شود. بر این اساس عدالت نه یک مفهوم تک‌بعدی بلکه مجموعه‌ای بهم پیوسته از معانی است که در ساختاری منسجم ایده عدالت را محقق می‌سازند. در میان نظریه‌های عدالت معاصر، رویکرد برابری پیچیده به خوبی نظریه‌ای مبتنی بر شبکه معانی ارائه می‌دهد. در ساختار برابری پیچیده علاوه بر اصالت‌بخشی به برابری، سایر آموزه‌های حقوقی و اخلاقی عدالت نیز پاس داشته می‌شود. نتیجه آنکه توجه به ابعاد مختلف عدالت از حیث مفهومی با عنایت به دیدگاه شبکه معنایی و از دیدگاه نظری با توجه به نظریه برابری پیچیده، نظریه‌ای جامع را در خصوص عدالت فراهم می‌آورد که در نهایت تعارض میان معیارهای عدالت را مرتفع می‌سازد.

واژگان کلیدی: عدالت، برابری، برابری پیچیده، شبکه معنایی.

مقدمه

محدود نگرى به معنای وسیع عدالت سبب شده است تا نظریه‌های عدالت، نتواند جامع همه ابعاد بحث عدالت و مسائل آن از سویی و پاسخ‌گوی مباحث عدالت‌پژوهانه از سوی دیگر باشد. همین‌طور، نگاه تک‌بعدی به مفهوم عدالت سبب می‌شود، معیارهایی که برای عدالت ذکر می‌کنیم، معیارهایی ناکافی و گاه متعارض باشد. در این نوشتار عدالت را واژه‌ای دارای گستره‌ای از معانی می‌بینیم. در این گستره معنایی، مفاهیمی مانند برابری، استحقاق، نظم و دیگر مفاهیم قرار می‌گیرد. توجه به این نکته لازم است که نگرش جامع به مفهوم عدالت با توجه به نظریه شبکه‌ای معنا می‌تواند مبدای باشد برای تحقق نظریه جامع و بدون نگرشی جامع از مفهوم عدالت، نمی‌توان به نظریه جامعی از عدالت دست یافت، بدین ترتیب با مفهوم شناسی جامع از چیستی عدالت و استخراج معیارهایی جامع در خصوص عدالت به نظریه پیچیده عدالت که در نظریه برابری پیچیده‌الزر منعکس است، رهنمون می‌شویم. در این نوشتار با تبیین نظریه شبکه‌ای معنا در مورد عدالت و تعیین حدود معنایی آن، سعی می‌شود معیارهای عدالت با توجه به این گستره معنایی کشف شود. از سوی دیگر توجه به مفهوم برابری به مثابه دال مرکزی مفهوم عدالت، نگرشی پیچیده به این مفهوم می‌بخشد و تلقی ساده از برابری جای خود را به تلقی پیچیده‌ای از این مفهوم می‌دهد.

روش در این مقاله، روش تحلیل مفهومی است که براساس آن به بررسی محتوایی و مفهومی معنای عدالت می‌پردازیم. با ارائه محتوای نسبتاً جامعی از معانی لغوی و اصطلاحی که اهل لغت و فیلسوفان برای عدالت ذکر کرده‌اند سعی خواهیم کرد به جمع‌بندی نهایی در خصوص معنای عدالت رسیده این جمع‌بندی را در قالب شبکه معانی عدالت عرضه کنیم و سپس با تحلیل این شبکه، خوانش پیچیده خود را از عدالت عرضه کنیم. این پژوهش از نوع پژوهش نظری است اما نتایج به دست آمده می‌تواند در مسیر پژوهش‌های کاربردی در حوزه عدالت اجتماعی به کار آید.

مروری به معنای واژه عدالت در نگاه فیلسوفان عدالت

نگاهی به معنای عدالت به مثابه برابری

عدالت در نگاهی همان برابری است اما برابری در این معنا خود دو معنا می‌تواند داشته باشد، گاه برابری را به معنای برابری در موهبت‌های اجتماعی می‌دانیم، از این دیدگاه عدالت یعنی لحاظ برابری میان همه افراد انسانی در همه موهبت‌های اجتماعی، پاداش‌ها، مقام‌های سیاسی و اجتماعی و دیگر مواردی که مصداق توزیع و تقسیم است. براساس این رویکرد، لازم است همه

انواع موهبت‌های اجتماعی میان افراد به‌گونه‌ای مساوی تقسیم گردد، چراکه همه انسان‌ها در انسان بودن و فردیت با یکدیگر برابرند و تفاوتی از نظر انسانیت با یکدیگر ندارند، همان‌گونه که همه انسان‌ها در استحقاق نسبت به این موهبت‌های اجتماعی تمایزی ندارند (مطهری، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۲۰۳). شالوده نظریه عدالت مارکس با توجه به معیار نیاز در تقسیم ثروت‌ها بر این معنا نهاده شده است، نفی هرگونه طبقه اجتماعی و در نظر نگرفتن استحقاق افراد در تقسیم ثروت از ویژگی‌های این نظریه است. در واقع تنها یک معیار کلی برای تقسیم مواهب اجتماعی وجود دارد، کار به اندازه توان و تعلق بهره‌مندی به اندازه نیاز (همان). این معیار کلی نفی‌کننده هرگونه وجه استحقاق دیگری برای تفاوت‌ها است. برابری ساده، مستلزم یک وضعیت توزیعی ساده است (Walzer 1983, p. 18). در این وضعیت کثرت‌ها نفی می‌گردد و با نفی کثرت شبکه‌های توزیعی ساده‌ای مبتنی بر نفی هرگونه تفاوت در استحقاق و یا نظم شکل می‌گیرد.

این معنا از برابری ناممکن است، بدان رو که همواره نمی‌توان تمام مواهب اجتماعی را به صورتی یکسان میان افراد تقسیم کرد، گاه چنین تقسیمی غیرممکن و محال است، برای مثال تقسیم موقعیت‌های سیاسی به‌صورت مساوی ناممکن است و اصل تمایز و تفاوت بر آن حاکم است (مطهری، بی‌تا، ج ۲۱، ص ۲۰۳). در یک جامعه همه نمی‌توانند حائز یک منصب یا موقعیت سیاسی شوند؛ و در اینجا ناگزیر از تمایز میان افراد هستیم؛ بنابراین اگر عدالت را همان برابری دانستیم چنان‌که برخی چنین دیدگاهی دارند و برابری را به معنای تساوی مطلق در مواهب و برخورداری‌های اجتماعی معنا کردیم با این مشکل روبرو خواهیم بود که عدالت در این تفسیر، از نظر عرفی امری ناممکن یا دشوار تلقی می‌گردد. برخی نظریه‌پردازان با علم به پیچیدگی موجود در مفهوم عدالت، در تعبیر خود معنای برابری، موازنه و اعطاء کل ذی حق حقه را برای بازشناسی شبکه معنایی عدالت ذکر کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۳۱).

از دیدگاه ارسطو اجماع مردم یا به تعبیر دیگر، دریافت و تفسیر مردم از عدالت، برابری است و با توجه به مبانی فلسفی و دقت‌های حقوقی با توجه به این معنای عدالت، افراد برابر باید چیزهای برابر داشته باشند، اما اینکه عامل برابری و یا نابرابری میان افراد چیست؟ سؤالی است که بر عهده فلسفه سیاسی است (رک: ارسطو، ۱۳۷۱، ص ۱۳۲؛ ارسطو، ۱۳۸۱، ص ۱۶۷). از دیدگاه ارسطو اگر اشخاص مساوی نباشند، البته حصه‌ها و بهره‌های مساوی نخواهند داشت و در حقیقت یگانه منشأ منازعات و مشاجرات مردم این است که یا آنهایی که مساوی‌اند چیزی که به ایشان داده شده مساوی نیست و یا اینکه مساوی نبودند و به ایشان حصه مساوی داده شده است (ارسطو، ۱۳۸۱، ص ۱۷۵).

ارسطو در مفهوم عدالت دوکار انجام داده است، اولاً برای عدالت شبکه‌ای مفهومی ساخته که این شبکه معنایی دو عضو دارد که یکی برابری و دیگری قانونمندی است و کار دوم اینکه برابری را محور این شبکه معنایی قرار داده است. از این رو ارسطو با توجه به شبکه معنایی مذکور نگرشی پیچیده را به عدالت عرضه می‌کند؛ نگرشی که هم بر نگاه جامع به مفهوم عدالت دلالت دارد و هم با قرار گرفتن برابری به مثابه محور این شبکه معنایی دلالت معنایی عدالت بر تقسیم برابر را نشان می‌دهد و می‌توان این نگرش را الهام‌بخش برابری پیچیده دانست. براساس رویکرد پیچیده به برابری، معانی اجتماعی در ساختی متکثر لحاظ شده و شبکه‌ای از توزیع‌های پیچیده، در نظر گرفته می‌شود (Walzer 1983, p. 13).^۱

عدالت به مثابه اعطاء کل ذی حق حقه

تفسیر عدالت به «اعطاء کل ذی حق حقه»، تفسیری است که برخی نظریه‌پردازان عدالت در خصوص عدالت گفته‌اند؛ (مطهری، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۰۳) بنابراین تفسیر، عدالت امری انشائی خواهد بود که عبارت از «بایستگی اعطاء حقوق حقه هر شخص» است. با توجه به این معنا از عدالت، در معنای عدالت دو طرف قابل لحاظ است، یک طرف معطی است یعنی کسی که صلاحیت اعطاء حقی را دارد و طرف دیگر کسی است که حق را دریافت می‌کند، بنابراین رابطه اعتباری میان معطی و معطی له متصف به عدالت می‌گردد. مرجع اعطاءکننده حق را می‌توان، حکومت، جامعه و افراد تصور کرد و گیرندگان حق را نیز می‌توان افراد، مکاتب، جریان‌های سیاسی و اجتماعی و دیگر موارد در نظر گرفت، بنابراین تفسیر، عدالت صفتی برای مجموعه روابط پیچیده‌ای است که میان ارکان و اعضای اجتماع برقرار است. با توجه به این معیار خود اجتماع یا فرد متصف به عدالت نمی‌گردد بلکه رابطه‌ای که فرد با فرد یا فرد با اجتماع و برعکس دارد می‌تواند عادلانه یا ناعادلانه باشد، اگر حق هر ذی حق بدو داده شود، عادلانه وگرنه ناعادلانه است. توجه به ویژگی حق مدارانه عدالت، نگرش عدالت‌خواهانه را به سمت تعیین حقوق و تکالیف رهنمون می‌سازد به تعبیر رالز، اصول عدالت، ساختاری مبنایی و حقوق و تکالیف فردی که شایستگی اخلاقی توجیهی به آنها ندارد، را فراهم می‌کند (Rawls 1999, p. 273).

۱. تفاوت کارویژه‌های میان اعضای یک گروه و نقشی که هر عضو در رسیدن گروه به هدفی خاص بر عهده دارد نشان‌دهنده ناممکن بودن تساوی مطلق میان اعضای یک گروه است. بل بین، نقش افراد یک گروه را به نه نقش متفاوت تقسیم می‌کند. طراح (Plant)، ارزیاب و ناظر (Monitor-Evaluation)، هماهنگ‌کننده (Co-Ordinator)، جستجوگر منابع (Resource-Investigator)، افراد اجرایی (Implementor)، تمام‌کننده (Finisher)، گروهی کار (Teamworker)، محرک (Shaper) و متخصص (Specialist) (Belbin, 2010, p. 56).

با توجه به معنای قبل از عدالت که همان تعبیر به مساوات و برابری بود، مساوات در شرایط استحقاق برابر عین عدل است و در اینکه در هر اعطایی باید رعایت استحقاق صورت گیرد، تردیدی نیست، اما در اینکه استحقاق افراد با چه میزان و معیاری سنجیده می‌شود خود اول کلام است (ارسطو، ۱۳۸۱، ص ۱۷۶).

نکته آنکه در این تفسیر از عدالت، وجود حق پیش از عدالت امری مفروض و مسلم است و عدالت تنها اعطاء حق است، بنابراین لازم است در مباحث عدالت‌پژوهانه با توجه بدین معنا به سراغ فلسفه حقوق رفت، اساساً حق چیست و ملاک تمایز حقوق افراد چه می‌تواند باشد، بنابراین پیش از آنکه مسائل دشوار عدالت با نگاه عدالت‌محور بررسی شود، لازم است به مسئله حق، استحقاق و فلسفه حقوق توجه گردد. با توجه به این معیار، مسئله حق مسئله‌ای مقدم بر عدالت و عدالت مبتنی بر حق است. نظریه‌های متفاوتی در خصوص منشأ استحقاق بیان شده است که از آن جمله نظریه حقوق طبیعی است که استحقاق را دارای منشأ طبیعی دانسته و انسان‌ها را از این جهت برابر می‌داند (مصباح یزدی، ۱۳۸۰، ص ۸۷). بر این اساس همه افراد بشر در آزادی و برابری با یکدیگر برابرند و آزادی و برابری طبیعی از هم جدایی ناپذیرند و با هیچ‌کس نمی‌توان چنان رفتار کرد که گویی وی آزاد و یا با دیگران برابر نیست و چنین رفتاری برخلاف طبیعت است (لئو اشتراوس، ۱۳۷۳، ص ۱۳۵). به تعبیر نظریه‌پردازان حوزه عدالت بایستگی اعتبار و انشاء چنین مفهومی از یک ضرورت ناشی می‌شود، ضرورت تسالم و همزیستی در خصوص استفاده از فرصت‌ها و رسیدن به حقوق. به تعبیر فیلسوفان سیاسی، از آنجا که هیچ‌کس به تنهایی نمی‌تواند به کمال برسد، افراد، نیازمند شبکه‌ای ارتباطی هستند که همگان را به منزله یک پیکر درآورد (طوسی، ۱۴۱۳، ص ۲۱۶).

عدالت به مثابه وضع کل شیء فی موضعه (نظم)

بسیاری از فیلسوفان عدالت‌پژوه عدالت را به معنای وضع کل شیء فی موضعه دانسته‌اند (مطهری، بی تا، ج ۱، ص ۷۸ و جوادی آملی، ۱۳۹۵، ص ۱۹۹). این معنا بسیاری از مباحث حوزه عدالت را پوشش می‌دهد. قرار گرفتن هر چیز در جای خود نخست این سؤال را به ذهن متبادر می‌کند که جای شایسته هر چیز چیست؟ بنابراین لازم است ابتدا از جایگاه شیء سخن به میان آید. برای مثال، جامعه به مثابه یک کلّ که دارای اجزاء مختلف است، هر جزء جایگاهی در ساختار کلی جامعه دارد که تخطی از آن جایگاه فرایند نظم را به هم می‌ریزد. جایگاه هر شیء اعم از افراد و نهادهای حقوقی در ساختار کلی آن جامعه که مجموعه‌ای است از دین، فرهنگ، تمدن و آداب و رسوم،

تعیین می‌شود. در واقع بحث ما از عدالت با توجه بدین معنا بحث از جایگاه شایسته هر جزء از اجتماع در مقایسه با اجزاء دیگر خواهد بود. این رویکرد به عدالت پای مسائل گوناگونی را به مباحث عدالت‌پژوهانه باز می‌کند. این نحوه نگرش به عدالت را می‌توان رویکرد توصیفی به عدالت نام نهاد. این دیدگاه در آثار افلاطون به وضوح دیده می‌شود. تعریف عدالت در اندیشه سیاسی او بر این مبنا قرار می‌گیرد، از نظر او عدالت یعنی آنکه در فرد قوای مختلف و در جامعه هرکس و هر طبقه در جای خاص خود قرار گیرد (مرامی، ۱۳۷۸، ص ۱۴). افلاطون معتقد است، هر یک فرد در جامعه باید منحصرأ یک کار داشته باشد، در این صورت پرداختن به کار خود و پرهیز از دخالت در کار دیگران عین عدالت است یعنی عدالت این است که انسان فقط به کار خود بپردازد (افلاطون، ۱۳۴۸، ص ۲۳۶). این دیدگاه بعدها در آثار اندیشمندانی مانند فارابی، مسکویه، رازی و دیگر فیلسوفان مسلمان مورد توجه قرار گرفت و آنان بخش مهمی از اندیشه‌های فلسفه سیاسی خود را بر پایه این مفهوم از عدالت بنیاد نهادند.

عدالت به مثابه توازن، تعادل و تناسب

در توصیف مفهوم عدالت توازن، تعادل و تناسب را نیز ذکر کرده‌اند (طباطبایی، ۱۴۱۷، ج ۱۲، ص ۳۳؛ مطهری، بی‌تا، ج ۱۳، ص ۷۹؛ ارسطو، ۱۳۸۱، ص ۱۷۶)، در این معنا، عدالت به‌مثابه حالتی در نظر گرفته شده که در آن، میان اجزاء تعادل و توازن وجود دارد، در واقع این دو معنا لازمه تحقق معنای پیشین است و می‌توان گفت از باب تفسیر شیء به لازم معنا است، در واقع لازمه قرار گرفتن هر شیء در جایگاه خود، موازنه و معادله یا تعادل و تناسب میان آن اجزاء است. بر این اساس این معانی نیز بازگشت به معنای مذکور می‌کند.

بنابر این معنا، سخن در این است که در حوزه اجتماع، نقطه تعادل کدام است که می‌توان در آن صورت قائل به عدالت اجتماعی شد. نظریه‌های مختلف اجتماعی در این مقوله وارد بحث می‌شوند و هر کدام بنا بر دیدگاه، جهان‌بینی و روش خود نقطه تعادل اجتماع را مشخص می‌کنند، برای مثال مارکسیسم نقطه تعادل را حالتی از اجتماع می‌داند که هرگونه طبقه‌ای نفی گردد (مطهری، بی‌تا، ج ۱۵، ص ۲۲۰). بر این اساس همه نظریه‌های عدالت تلاشی تئوری و عملی برای رساندن اجتماع به نقطه تعادلی است که خود با توجه به مبانی و مبادی خود تعریف می‌کنند.

عدالت به مثابه اعتدال

برخی اهل لغت و نیز برخی از دانشمندان عدالت‌اندیش معنای اعتدال را برای عدالت برگزیده‌اند (مصطفوی، ۱۴۰۲ق، ج ۸، ص ۵۳؛ مطهری، بی تا، ج ۲۱، ص ۲۷۶)، بر این اساس عدالت عبارت از میانه‌روی و قسط در امور است. هر جا در امور در مسیر میانه‌روی حرکت کردیم، به عدالت رفتار کرده‌ایم و در غیر این صورت از عدالت فاصله گرفته‌ایم.

معنای اعتدال به معنای حد وسط میان دو چیز است، زیرا در هر عملی که اکثر و اقلی موجود است مساوی یعنی نیمه برابر نیز باید موجود باشد (ارسطو، ۱۳۸۱، ج ۱۷۵، ص ۱۸۱). معنای اعتدال، معنایی عام است که از جهاتی می‌تواند دربرگیرنده معانی قبل نیز باشد؛ چراکه با توجه بدین معنا زمانی که هر چیزی در جای خود قرار گرفته باشد در حقیقت مسیر اعتدال پیموده شده است و یا زمانی که حق هر صاحب حقی به وی داده شود، اعتدال و میانه‌روی محقق شده است. نظریه‌های عدالت با توجه به این معنا از عدالت می‌توانند نقطه اعتدال را نشان دهند، هرکدام از نظریه‌های عدالت، میانه‌روی را به معنایی می‌گیرند، غیر از معنایی که نظریه دیگر برمی‌گزیند. برای مثال در نظریه اسلامی از عدالت نقطه اعتدال همان تحقق غایت‌های دینی در رابطه با حقوق الهی است؛ اما نظریه عدالت مارکسیستی، نقطه اعتدال را همان نفی مالکیت خصوصی و در نتیجه نفی طبقات اجتماعی می‌داند. یا نظریه عدالت رالز، نقطه اعتدال را همان قرارداد حاصل در وضعیت نخستین می‌داند و دیگر نظریه‌ها نیز هرکدام اعتدال را با توجه به هدف و غایتی که از عدالت پیش‌روی خود ترسیم کرده‌اند، تعریف می‌کنند. این معنا از عدالت نیز، راه را برای نظریه‌های مختلف عدالت باز می‌گذارد تا با توجه به مصداق اعتدال در مباحث اجتماعی هرکدام از نظریه‌ها، مصداقی را برای اعتدال بازتعریف کنند.

عدالت به مثابه انصاف

نظریه پردازان عدالت معنای انصاف را نیز برای عدالت ذکر کرده‌اند (ارسطو، ۱۳۸۱، ص ۲۰۶)؛ بنابراین مبنا مفهوم عدالت وارد فضای اخلاقی می‌گردد (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۳-۲۵۴). انصاف خود در لغت به معنای نصف عطا کردن، مساوات و برابری است؛ اما در اصطلاح اخلاقی انصاف به معنای آن است که با دیگران چنان رفتار کنی که دوست داری با تو آن‌گونه رفتار کنند. این قاعده اخلاقی در آموزه‌های اخلاقی ادیان مطرح شده است و از طرفی این آموزه به‌عنوان قاعده طلایی در آموزه‌های اخلاق معاصر طرح گردیده است (Duxbury, 2009, p. 2). رالز عدالت به‌مثابه انصاف را بدین معنا می‌نگرد، نظریه رالز مبتنی بر تصور خاصی از خیر نیست و با تمسک

به رویکرد وظیفه‌گرایی در پی آن است تا تنها منصفانه بودن انتخابی را در شرایطی خاص نشان داده، همان را معیار نظریه اخلاقی خود قرار می‌دهد (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۲۵۷). از دیدگاه رالز انسان‌ها در وضعیت نخستین خود را در شرایطی فرض می‌کنند که قرار است مانند دیگران در آن شرایط قرار گیرند و بر این اساس با قرار دادن خود به جای دیگران عادلانه‌ترین تصمیم‌ها را می‌گیرند (واعظی، ۱۳۸۴، ص ۱۰۱، مرامی، ۱۳۷۸، ص ۲۶). محتوای قاعده انصاف قرار دادن خود به جای دیگران است و رفتار کردن با دیگران آن‌چنان‌که شخص دوست دارد با او رفتار شود. از آنجاکه مفهوم انصاف همان برابری و مساوات با دیگران است؛ عدالت به معنی انصاف با برابری رابطه تساوی خواهد داشت و آنجا عدالت است که انصاف و برابری باشد و هر جا که از انصاف و برابری خارج شویم، در واقع از عدالت فاصله گرفته‌ایم. از نظر او به علت آنکه وضعیت اصیل افراد آزاد و به لحاظ اخلاقی برابر را در موقعیتی قرار می‌دهد که درباره یکدیگر منصف هستند پس هر تصویری از عدالت که بر آن توافق کنند، منصفانه خواهد بود (واعظی، ۱۳۸۸، ص ۲۶۱). خود را به جای دیگران گذاردن، مستلزم نوعی همدلی میان همه انسان‌ها است. همدلی نقطه محوری برای تحقق آموزش اخلاقی و نیز پیشرفت اخلاقی محسوب می‌گردد (Slote 2007, p. 4).

عدالت به مثابه بی‌طرفی

معنای بی‌طرفی در مقابل جانبداری، معنای دیگری است که برای عدالت ذکر کرده‌اند. با توجه به این معنا عدالت یعنی بی‌طرفی و جانبداری نکردن (Brian Barry, 1995 and Neil maccormick, 1996). با توجه به این معنا تحقق عدالت یعنی توجه بی‌طرفانه^۱ به اطراف که ذی نفع‌اند (Neil maccormick, 1996, p.305). بی‌طرفی به معنای حکم به ترجیح یکی بر دیگری نکردن و یکسان انگاشتن دیگران در همه حقوقی است که بدان‌ها اختصاص داده می‌شود (Brian Barry, 1995, 13).

این معنا از عدالت بر جنبه‌های مهمی از مفهوم عدالت دلالت می‌کند. مفهوم بی‌طرفی به نوعی حکم به برابری میان یک یا چند چیز است؛ از جهتی نیز این مفهوم با مفهوم انصاف رابطه نزدیکی دارد و اساساً تقریری که بر مبنای این مفهوم از نظریه عدالت داده شده است، به نظریه انصاف بسیار نزدیک است.

1. impartial attention.

تحلیلی از معانی عدالت

مفاهیم برابری، نظم، استحقاق، انصاف و بی‌طرفی هرکدام بر بخشی از معنای عدالت دلالت می‌کند. می‌توان گفت عدالت معنایی جامع است که بر گستره‌ای از معانی یاد شده دلالت دارد و هرکدام از این معانی به تنهایی و صرف نظر از دیگر جنبه‌های معناشناسی نمی‌تواند تبیین قابل قبولی از عدالت ارائه دهد. این مهم آنگاه وضوح بیشتری می‌یابد که ابتناء نظریه‌های عدالت را بر مفهوم‌شناسی این واژه مد نظر قرار دهیم. تقدیم آزادی بر برابری (مدعای لیبرالیسم) و یا برابری بر آزادی (مدعای مارکسیسم) و در نتیجه اتخاذ نگرش سوسیالیستی به اقتصاد، فرهنگ و سیاست و یا تقدم نگاه کاپیتالیستی بر این عرصه‌ها و یا نظریه رقیب اسلامی و نسخه‌ای که می‌توان آن را نظریه بدیل دینی برشمرد، به نوعی متأثر از درک ما از مفهوم عدالت است. آن‌گونه که می‌توان گفت نظریه‌های عدالت اعم از عدالت به مثابه انصاف، عدالت به مثابه برابری، عدالت به مثابه استحقاق و عدالت به مثابه نظم همه بر تلقی مفهومی از واژه عدالت و ادراکی لغتی استوار است. به نظر می‌رسد، تلقی خطی از عدالت نمی‌تواند به نحو جامعی تبیین‌کننده محتوای مفهومی و سپس نظری عدالت و در گام بعد برآورده‌کننده انتظار ما از نظریه عدالت در عرصه اجتماعی باشد. بلکه لازم است با عنایت به حوزه معنایی گسترده‌ای که عدالت دارد شبکه‌ای از مفاهیم را برای فهم معنای عدالت در نظر گرفت. تلقی شبکه‌ای و نه خطی از عدالت ما را به نظریه‌ای رهنمون می‌سازد که می‌تواند به نحو مطلوبی حوزه‌های گوناگون اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را دربر گیرد. بدین منظور نظریه شبکه‌ای معنا می‌تواند فراهم‌کننده نگرش شبکه‌ای به عدالت باشد. بدین ترتیب نقدی که بر نگرش خطی به عدالت وارد است که عبارت از یک‌سو نگرشی به حوزه عدالت و برتری دادن یک جزء معنایی و غفلت از دیگر شئون عدالت است با این تلقی از میان خواهد رفت. و نظریه جامع می‌تواند با عنایت به حوزه‌های گوناگون عدالت نتیجه‌بخش جامعه‌ای با بیشینه تحقق عدالت و رسیدن به آرمان سعادت اجتماعی باشد.

نظریه شبکه‌ای معنا

با توجه به دیدگاه شبکه‌ای معنا، معنا نه از دریچه‌ای تک‌بعدی بلکه از ساحتی چند بعدی نگریسته می‌شود، بر این اساس یک واژه گستره‌ای از معنا خواهد داشت که هر مفهوم با مفاهیم دیگر در ارتباط بوده و شبکه مفهومی گفته شده در ارتباط با یکدیگر معنایی جامع را محقق می‌کنند که واژه مورد نظر را تفسیر می‌کنند. بر این اساس هر دستگاه یا شبکه معنایی خود شامل زیر مجموعه‌هایی است. واژگان اساسی که در معنای واژه‌ای قرار می‌گیرند با توجه به معنای اساسی که هرکدام دارند،

الگوی تمام واژگانی را می‌سازند که خود افراد نماینده آن هستند و این کیفیت از کنار هم قرار گرفتن آنها به اشکال و نسبت‌های گوناگون فراهم می‌شود و البته به صورت کاملاً مستقل از یکدیگر وجود ندارند بلکه در جهات مختلف و از طریق راه‌هایی پیچیده با یکدیگر مربوطند. و چون همه این کلمات با هم به‌عنوان یک کل در نظر گرفته شوند، در برابر ما به‌صورت یک دستگاه سازماندار تشکیل شده از عناصر مستقل یک شبکه همبستگی معناشناختی درمی‌آید (ایزوتسو، ۱۳۷۴، ص ۲۴).

براساس این نظریه، واژگان و مفاهیمی که ذیل یک مفهوم قرار گرفته و آن را تفسیر می‌کنند، تنها حاصل جمع کلی کلمات نیست بلکه مفاهیم از جهات مختلف و متعدد با یکدیگر پیوسته‌اند و در نتیجه گستره‌هایی از معانی را تشکیل می‌دهند که در جاهای متعدد بر روی یکدیگر قرار می‌گیرند. این گستره‌های معنایی که از ارتباطات گوناگون میان مفاهیم، حاصل آمده را می‌توان میدان‌های معناشناختی نام نهاد (همان، ص ۲۵).

هر میدان معناشناختی، نماینده یک حوزه تصویری مستقل است که از لحاظ طبیعت و ماهیت کاملاً مرتبط با دیگر مفاهیم است. گستره معنایی در این دیدگاه خود به گستره‌های معنایی تحویل می‌شود و مفاهیم به‌عنوان میدان تصویری بزرگ به چندین میدان خاص تقسیم می‌شود اما هر یک از میدان‌های خاص به‌مثابه یک بخش سازماندار واژگان، خود شایستگی آن را دارد که به‌عنوان واحدی مستقل لحاظ‌شده و مورد بررسی قرار گیرد (رک: همان). با توجه به این دیدگاه میدان معناشناختی در حوزه‌ای از فرهنگ، عصر و تمدن تعریف می‌شود. ایزوتسو در توجیه این نظریه معتقد است، می‌توان مفهومی را در دستگاه معنایی به‌گونه‌ای لحاظ کرد و همان مفهوم را در دستگاه معنایی وسیع‌تری در نظر گرفت، از دیدگاه او مفاهیم قرآنی یک میدان خاص است که در دستگاه بزرگتری یعنی مفاهیم زبان عربی در دوره نزول قرآن کریم تبیین می‌شود. از نظر او متون پیش از اسلام به‌خصوص متون شعری آن دوره در داشتن بسیاری از مفاهیم کلیدی با قرآن شریکند ولی مفاهیم ایشان و جهان‌بینی وابسته به آن در خطوطی کاملاً متفاوت با قرآن صورت پذیرفته است. بنابراین یک کلمه واحد بنابراینکه به این یا آن دستگاه معناشناختی تعلق داشته باشد، ارزش معنایی متفاوتی پیدا می‌کند (همان، ص ۲۶).

براساس دیدگاه شبکه‌ای معنا، مفاهیم نه آنکه دشتی هموار و یکنواخت، تک‌بعدی و تک‌ساحتی، بلکه هر واژه، تعداد بی‌شماری لایه‌های ارتباطی به‌هم پیوسته یا حوزه‌های اشتراک تصویری است (همان، ص ۲۷). بنابراین یک واژه از این نظر مجموعه‌ای از میدان‌های معناشناسی است و وظیفه ما برای فهم معناشناسانه این است که میدان‌های مبدأ پیدایش میدان‌های معناشناختی را مشخص کرده و یکی از آنها را در میان یک کل بسیار پیچیده که از به‌هم پیوستن

عناصر گوناگون فراهم آمده است، پیدا کنیم. کوشش در تعیین حوزه‌های تصویری یک مفهوم و جداسازی این حوزه‌های تصویری از یکدیگر و تعیین مرزهای معنایی آنها و ارتباط میان عناصر یک شبکه معنایی در ساخت درونی عناصر معنایی یک مفهوم تلاشی است که لازم است در بازشناسی ساحت و گستره معنایی یک مفهوم انجام شود، این امر به ما نشان لایه‌های مختلف مفهومی را نمایان ساخته و نحوه تکامل بخشی مفاهیم توسط یکدیگر روشن می‌گردد (رک: همان). براین اساس لازم است که هر مفهوم در ساختار کلی معنایی گفته شده به صورت محوری مورد ارزیابی و دقت قرار گیرد.

از دیدگاه ایزوتسو، می‌توان در تحلیل گستره‌های معنایی، هر گستره معنایی را حول یک کلمه کانونی بررسی کرد، بنابراین، کلمه کانونی متناظر است با یک تصور و مفهوم روان‌شناختی که هنگام جداکردن و مورد تحلیل قرار دادن میدان‌های معناشناختی برای ما سودمند است. از این رهگذر می‌توان با دقت و تأمل بیشتری یک گستره معنایی خاص را در ذیل شبکه معنایی بزرگتر تحلیل کرد، کلمه کانونی خود نماینده و محدودکننده یک حوزه تصویری خاص است (رک: همان، ص ۲۸). با توجه به این رویکرد معناشناختی، کلمه کانونی می‌تواند متغیر باشد، گاه مفهومی در یک شبکه معنایی کانونی است و همان مفهوم در شبکه معنایی دیگر یک اصطلاح فرعی است. گاه یک کلمه کانونی به چند میدان معنایی متفاوت تعلق دارد که در حوزه‌های معنایی مختلف سبب پیدایش روابط معناشناختی متفاوت می‌شود (رک: همان، ص ۳۲). براساس این دیدگاه در معناشناسی مفاهیم لازم است میدان‌های معنایی را بررسی کرد و جزئیات آن را بازشناسی نمود. در واقع هر میدان معناشناختی حوزه تصویری مستقلی را نشان می‌دهد. مفاهیم، تعدادی از میدان‌ها و گستره‌های معنایی را دربر دارند و به تعبیر دیگر یک مفهوم به‌عنوان یک میدان تصویری بزرگ به چندین میدان و گستره کوچکتر تقسیم می‌شوند ولی هریک از میدان‌ها به‌عنوان یک بخش سازمان‌مند، شایستگی آن را دارد که به‌مثابه یک واحد مستقل در نظر گرفته شود (قائم‌نیا، ۱۳۸۹، ص ۵۴۳) و در مقام بازشناسی مفهوم بدان توجه شود.

نظریه شبکه‌ای معنا با نگاه گستره‌ای و چند بعدی و از طرفی چند لایه‌ای به معنا این امکان را فراهم می‌کند تا بتوان معنای یک مفهوم که در بحث ما عدالت است، به گونه جامع‌تری نگریسته شده و در خصوص مفهوم آن تأمل شود. براساس این دیدگاه عدالت مفهومی چند لایه‌ای است، در لایه اول آن مفاهیمی مانند اعطاء کل ذی حق حقه، برابری، وضع کل شیء فی موضعه و دیگر مفاهیم این چنین که از جانب نظریه پردازان عدالت به‌مثابه مفهوم اصلی عدالت قلمداد شده‌اند قرار می‌گیرد و در لایه دوم مفاهیمی مانند احسان، جود، بی‌طرفی و دیگر مفاهیم مرتبط قرار می‌گیرند.

هرکدام از این معانی در بستری معنایی و متناسب با دیگر معانی تفسیر می‌گردد و به صورت منفرد و جدا از دیگر معانی در نظر گرفته نمی‌شود، این شبکه معنایی مفهومی جامع به عدالت می‌بخشد که همه جنبه‌های اعتباری، توصیفی و تصویری عدالت را شامل می‌گردد. براساس رویکرد شبکه‌ای به معنای عدالت، عدالت در بستری از معانی تفسیر خواهد شد و نه از حیثی تک‌بعدی و تک‌ساحتی و اشکالاتی که در فرازهای پیشین بدان اشاره کردیم، وارد نخواهد شد. از این رو به نظر می‌رسد رویکرد شبکه‌ای به معنای عدالت به خوبی می‌تواند اولاً، همه جنبه‌ها و مباحث عدالت‌پژوهانه را پوشش داده و از این مباحث حمایت کند؛ ثانیاً، این دیدگاه اشکالات وارده بر نظریه‌های تک‌بعدی به عدالت را ندارد؛ ثالثاً، می‌توان میان نظریه‌های عدالت جمع کرد و نقاط مشترک و امتیازات همه این نظریه‌ها را در نظریه جامع عدالت که مبتنی بر دیدگاه جامعی به مفهوم عدالت است، لحاظ کرد.

تطبیق کاربردی نظریه شبکه‌ای معنا بر نظریه برابری پیچیده

از باب مطالعه موردی در این مجال یکی از نظریه‌های عدالت را که با توجه به پژوهش حاضر به نوعی به جنبه‌های مختلف معنایی عدالت توجه داشته و عنصر حوزه‌های معنایی را به عرصه‌های اجتماعی گوناگون پیوند می‌دهد، بررسی می‌کنیم. دیدگاه برابری پیچیده یکی از این نظریه‌ها است. لازم به ذکر است ذکر این نظریه از باب نمونه است و شاهدهی است بر نتیجه این پژوهش که چنین رویکردی به عدالت ممکن بلکه در میان نظریه‌های موجود چنین دیدگاهی واقع است. دیدگاه برابری پیچیده از آنرو اهمیت دارد که علاوه بر محور قرار دادن مفهوم برابری توانسته است با عنایت به ارزش‌هایی چون نظم و استحقاق شبکه‌ای پیچیده از برابری را تصویر کرده و نظریه عدالت را در شبکه‌ای پیچیده از معانی و خیرات تصویر کند. گام بعد تصویر نظریه عدالت اسلامی با توجه به شبکه‌های پیچیده معنایی است که در انتهای این پژوهش اشارتی بدان خواهد رفت. در این مجال رهیافت‌هایی از دیدگاه برابری پیچیده و ارتباط آن را با نظریه شبکه‌ای معنا بررسی می‌کنیم.

نابرابری و برابری

برای فهم برابری لازم است ابتدا نابرابری را بازشناسیم. بدون فهم جامعی از نابرابری و تأثیری که ضرورت نابرابری‌ها بر کل جامعه می‌گذارد راه برای فهم برابری بسته است. دقیقاً چنین است که آن روی سکه برابری، نابرابری است و همواره چنین است که بخشی از نابرابری‌ها به عنوان بخشی

ضروری از جامعه تلقی می‌گردد. برابری در ساختاری از نظام نابرابری‌ها و کثرات که تلقی از نظم، شایستگی‌ها و نظام پیچیده‌ای از روابط است، محقق می‌گردد. وحدت برابری در کثرت نابرابری‌ها سبب ایجاد شبکه‌ای عادلانه در نظام توزیع می‌گردد. به تعبیر والزر، جامعه عادلانه، جامعه مساوات‌گرای پیچیده است که در آن تعداد زیادی نابرابری وجود دارد با این ویژگی که این نابرابری‌ها به نابرابری‌های جدید منتهی نمی‌گردد (Walzer, 1983, p. 17). این نابرابری‌ها می‌تواند بر اساس معیارهایی چون شایستگی محقق گردد. لزوم وجود نابرابری‌ها در جامعه مساوات‌گرا امری بدیهی است و بدون تعدادی از نابرابری‌ها نمی‌توان جامعه‌ای بسامان در ساختار عدالت اجتماعی داشت. نگاه تک‌بعدی به عدالت ما را ملزم به ایجاد جامعه‌ای بدون هرگونه نابرابری می‌کند اما در نظام برابری پیچیده نابرابری‌های کوچک در ساختاری از برابری بزرگتر تصویر می‌گردد. نظام برابری ساده دوام چندانی ندارد و در جامعه‌ای که خصلت آن پویایی و تفاوت است و ساختاری تک‌گرایانه بر آن حاکم است، نمی‌توان نظام برابری ساده را برای مدت زیادی حاکم کرد. فرایندهای توزیعی حاکم بر بازار، موجب نابرابری‌های جدیدی می‌گردد (Walzer, 1983, p. 14). بنابراین لازم است برابری به مثابه یک استراتژی در ضمن نابرابری‌ها تصویر گردد و نه برابری صرف و بدون در نظر گرفتن نابرابری‌ها. از این رو می‌توان گفت، نابرابری و برابری دو روی یک سکه‌اند و برابری بیشینه و با ثبات زمانی قابلیت تحقق می‌یابد که در ضمن نابرابری‌های گسترده‌ای مبتنی بر استحقاق، نظم و دیگر مفاهیم بنیادین عدالت محقق شود.

دفاع از مرزها و نابرابری پیچیده

نابرابری‌های پیچیده گسترده‌ای از حوزه‌های اجتماعی، اقتصادی و سیاسی را فراهم می‌آورد. حوزه‌های مختلف خیرات پول، قدرت سیاسی، دسترسی به منابع و دیگر خیرات هرکدام حوزه‌ای خاص را تشکیل می‌دهند که معیارهای خاص توزیعی و شرایط بازی عادلانه بر هرکدام حاکم است. معیارهای توزیعی در هرکدام از حوزه‌ها متفاوت از دیگری و پرسش عدالت در چه چیز^۱ و عدالت در میان چه کسانی^۲؟ برای هرکدام از خیرات پاسخی به فراخور آن خیر دارد. مرزهای خیرات از یکدیگر تفکیک شده و هرکدام از خیرات حوزه خاصی را شامل می‌گردد با افراد خاص خود و معیارهای ویژه آن حوزه (Walzer, 1983, p. 28). این رویکرد به عدالت سبب می‌گردد، با تمایز نهادن میان انواع خیرات در نظام توزیعی پیچیده، سیستمی پیچیده از عدالت فراهم می‌آید

1. Justice of what?

2. Justice for whom?

که حاصل تفکیک میان خیرات و نیز افرادی است که خیرات شامل آنها می‌گردد. پاسداشت حوزه‌های خیرات و مراقبت از اینکه هر حوزه از خیرات منحصر در همان حوزه بماند و نابرابری از یک حوزه به حوزه دیگر سرایت نکند، شاخصه این نظریه است. مدعای برابری پیچیده در جامعه‌ای بسامان که از تعداد متکثری جوامع کوچک تشکیل شده است، تحقق می‌یابد مدعای تساوی‌گرایی پیچیده که منتهی به برابری اجتماعی می‌گردد، در ظرف تحقق جوامع متکثر و مستقل، امری پذیرفتنی است (Miller & Walzer, 2003, p. 225). این دیدگاه مدلی پیچیده، مرکب و تکثرپذیر را برای برقراری عدالت اجتماعی پیشنهاد می‌کند. اصولاً می‌توان گفت، این مدل تکثرگرایانه نظریه رقیبی برای مدل‌های تک‌معیاری و ساده است. ایده‌هایی مثل ترجیح برابری بر آزادی یا آزادی بر برابری بدون در نظر گرفتن پیچیدگی‌های موجود در نظریه اجتماعی، موجب عدم ایفاء نظریه به مقصود از عدالت می‌شود. نگاه تک‌بعدی به عدالت سبب می‌گردد از ابعاد مختلف عدالت غفلت شود و همین نگاه سبب می‌شود که نظام پیچیده اجتماعی به نظامی ساده تقلیل داده شود و ابعاد مختلف واقعیت اجتماعی در مناسبات عادلانه نادیده انگاشته شود. بدیهی است ساختار نظام‌مند و پیچیده جامعه و گستردگی حوزه‌های گوناگون توزیعی از یک‌سو و تنوع معیارهای عدالت توزیعی از سوی دیگر سبب می‌گردد تکثر معیارهای عدالت توزیعی را بر معیار واحد ترجیح دهیم.

امتیازات مدل برابری پیچیده

تعارض میان آزادی، برابری و دیگر ارزش‌های عدالت‌خواهانه ما را ناگزیر از پذیرش محدودیت‌های توزیعی می‌کند. در این میان ترجیح هرکدام از این ارزش‌ها بر دیگری به معنای نادیده‌انگاری ارزش دیگر در فرایند عدالت توزیعی است. انسجام درونی هرکدام از مدل‌های عدالت و ثبات آن در عرصه اجتماعی به معنای موفقیت آن نظریه در عادلانه‌سازی سیستم توزیعی و عدم بازگشت به وضعیت ناعادلانه است. می‌توان گفت به هرکدام از این نظریه‌ها پایبند باشیم، باز هم ممکن است به گونه پیشینه نتوانیم به تمام معیارهای عدالت وفادار بمانیم. اما سخن آن است که تا آنجا که ممکن است، فرایند عدالت توزیعی منتهی به وضعیت عادلانه‌تری شده و این وضعیت ثبات بیشتری داشته باشد. دیدگاه برابری پیچیده نیز مدعی آن نیست که می‌تواند وضعیتی کاملاً ایده‌آل برای تحقق برابری در عین حفظ نابرابری‌های کوچک فراهم کند و یا آنکه لزوماً وضعیتی ایجاد شود که ثبات بیشتری از وضعیت برابری ساده داشته باشد، بلکه این مدل راه را برای حفظ کثرت در ساحت جامعه و گسترش فرم‌های ویژه‌ای از نابرابری اجتماعی می‌گشاید که در

عین حال آرمان برابری نیز تأمین می‌گردد از نظر والزر، مدل برابری پیچیده لزوماً ثبات بیشتری از برابری ساده ندارد، اما راه را برای گسترش فرم‌های ویژه‌ای از فرایندهای نابرابر اجتماعی می‌گشاید (Walzer, 1983, p. 17). می‌توان گفت، گسترش دامنه کثرت‌گرایی و مجاز شمردن شکل‌هایی از نابرابری در عین وفادار ماندن به آرمان برابری سبب برتری این دیدگاه بر دیدگاه‌های رقیب می‌گردد. از سوی دیگر رژیم برابری پیچیده در مقابل استبداد است و مجموعه‌ای از ارتباطات را فراهم می‌سازد که غلبه یک فرد را بر دیگران و غلبه یک حوزه از خیرات را بر کل خیرات ناممکن می‌سازد (Walzer, 1983, p. 19). شهروندان در جامعه والزری، جایگاه‌های تعریف‌شده‌ای دارند و جایگاه هر فرد نسبت به یک خیر اجتماعی لازم است از جایگاه او نسبت به خیر اجتماعی دیگر جدا شود (Walzer, 1983, p. 19). نظام‌سازی توزیع براساس مدل برابری پیچیده با پذیرش نابرابری‌های کوچک در یک وضعیت برابری بزرگ و نیز جلوگیری از تبدیل یک خیر به خیر غالب به گونه‌ای که بتواند سایر حوزه‌های خیرات را تحت تأثیر قرار دهد، می‌تواند تأمین‌کننده حداکثری معیارهای عدالت باشد. این نظام توزیعی با عدم تکیه بر یک معیار و یک خیر و در نظر گرفتن معیارهای گوناگون به ساحت‌های معنایی عدالت توجه داشته و با در نظر گرفتن شبکه معنایی عدالت و پیچیدگی‌های آن دیدگاه خود را ارائه داده است. با این حال این نظام توزیعی با تصویر حوزه‌های گوناگون خیرات با مشکلاتی روبرو است. از سویی در نظر گرفتن حوزه‌های گوناگونی از خیرات به گونه‌ای که هر خیر معیار توزیعی مناسب خود داشته باشد و عدم سرایت معیارهای توزیعی از یک حوزه به حوزه دیگر عملاً ممکن نیست. به تعبیر دیگر جامعه انسانی مجموعه‌ای ثابت و غیر منعطف نیست که بتوان حوزه‌های گوناگونی از خیرات را در مورد آن تصور کرد بدون آنکه بتوان هر حوزه را مستقل از دیگر حوزه‌های توزیعی تصویر کرد. تداخل جوامع کوچک سبب می‌شود معیارهای توزیعی که در یک حوزه تعریف می‌گردد به دیگر حوزه‌ها نیز سرایت کند و یا یک خیر به تدریج به خیر غالب تبدیل شود و سایر حوزه‌های توزیعی را تحت تأثیر قرار دهد. برای مثال پول به مثابه خیر غالب در جوامع امروزی می‌تواند اکثر حوزه‌های توزیعی را به کنترل خود درآورد.

با این حال تلاش والزر برای بسط نظریه‌ای که بتواند به محتوای پیچیده عدالت توجه کند، نقطه قوت این نظریه است. می‌توان گفت دیدگاه عدالت و برابری پیچیده با عنایت به شبکه معنایی ایزوتسویی می‌تواند توجیه نظری و نیز اجتماعی جامع‌تری یابد.

طرح شبکه معنایی و نسبت آن با عدالت پیچیده

طرح شبکه معنایی در خصوص عدالت به معنای عدم نگرش تک بعدی به عدالت است. این مهم در نظریه والزر به خوبی به چشم می خورد. نگرش چند وجهی به عدالت و برابری در شبکه ای از معانی که به مهم ترین آنها اشاره شد سبب می شود، در ارائه الگوی عدالت به نظامی پیچیده از معیارها و ارتباطات دست یابیم. نظامی که بدون آن ممکن نیست بتوان طرح پیشینه ای از عدالت و به ویژه عدالت توزیعی داشت. چنین نگاهی به عدالت به معنای دستیابی به مجموعه معیارهایی است که بتواند به گونه حداکثری مطلوب ما را از عدالت فراهم آورد. این شبکه پیچیده به مدلی مرکب از عدالت منتهی می گردد. معیارهایی مانند استحقاق، نظم، قانون مندی، انصاف و دیگر حوزه های معنایی ساختی اجتماعی دارند که هر کدام بخشی از ایده عدالت را به مثابه یک مفهوم اجتماعی محقق می کنند و بدون در نظر گرفتن این شبکه معنایی نمی توان به مدلی جامع از عدالت دست یافت. مفهوم استحقاق، نظم، برابری، اعتدال و دیگر معانی گفته شده شبکه ای از معانی را ایجاد می کند که روی هم رفته حوزه جامعی از معانی را افاده می کند.

با توجه به این مهم می توان از عدالت پیچیده سخن گفت، عدالتی که ترکیبی پیچیده از استحقاق، نظم و برابری و در بستری از فضای قانونی و بی طرفی است. بخش مهمی از محتوای اجتماعی عدالت نگرش اخلاقی بدان است. این نگرش نیز که محتواهایی مانند احسان، محبت و نیک خواهی را دربر می گیرد، شبکه معنایی عدالت را کامل تر می سازد. بر این اساس آن گونه که مطالعات مربوط به برابری و بررسی وضعیت فقر و غنابخشی از مطالعات عدالت شناسانه است، مطالعات اخلاقی عدالت نیز بخشی جدایی ناپذیر از مطالعات حوزه عدالت است و بدون توجه به این حوزه های گوناگون نمی توان موضعی جامع در خصوص عدالت اتخاذ کرد. توجه به جهات گوناگون موجود در عدالت و شبکه معنایی که شامل معیارهای توزیعی گوناگون و با توجه به شاخص های متعدد است، ما را به نظریه جامع دینی از عدالت رهنمون می سازد. نظریه دینی در خصوص عدالت با تکیه بر انسان شناسی الهی و مبتنی بر نگرشی که حاصل درکی جامع از نیازهای مادی و معنوی انسان است، عدالت را در ساختاری جامع تحلیل می کند. با توجه به معنای شبکه ای عدالت و تحلیل آن در ساختاری از محتواهای گوناگون بخشی از محتوای عدالت از نظرگاه دینی و در ساختی الهی تحلیل می گردد. فهم ساختار پیچیده عدالت جز با توجه به جنبه های مختلفی که حوزه های معنایی عدالت دارد ممکن است و با در نظر گرفتن این ساحت های معنایی است که می توان عدالت را به مثابه یک واقعیت اجتماعی در جامعه محقق کرد.

نتیجه‌گیری

دیدگاه شبکه‌ای معنا می‌تواند واژه عدالت را به گونه‌ای که بتواند به نحو مطلوبی از نظریه جامع عدالت پشتیبانی کند، معنا بخشی کند. در این نظریه با در نظر گرفتن یکی از حوزه‌های معنایی به مثابه دال مرکزی و دیگر معانی به مثابه معانی پیرامونی شبکه‌ای از معانی ساخته می‌شود که می‌تواند ابعاد مختلف عدالت‌شناسانه را در بر گیرد. بدون داشتن چنین منظر جامعی از معانی، نمی‌توان رویکرد کاملی نسبت به عدالت داشت. به نظر می‌رسد اشکال عمده‌ای که نظریه‌های عدالت از سویی و جریان‌های عدالت‌خواهانه از سوی دیگر با آن مواجه‌اند این مهم است که هرکدام از آنها نگاه خطی به عدالت داشته‌اند و نه شبکه‌ای. با عنایت به شبکه معنایی عدالت، میدانی از معیارهای گوناگون در خصوص عدالت شکل می‌گیرد که به مدد آن می‌توان جنبه‌های گوناگون عدالت را برای تحقق عدالت اجتماعی مد نظر قرار داد. بدین ترتیب عدالت، برابری است اما نه فقط برابری، بلکه برابری که در شبکه‌ای از شایستگی‌ها، نظم و دیگر حوزه‌های معنایی قرار دارد. با توجه به این نظریه جامع است که می‌توان تحلیلی جامع و شبکه‌ای و نه خطی از عدالت ارائه داد و علاوه بر آن به جامعیت مفهوم عدالت نه تنها به مثابه یک مفهوم اخلاقی بلکه به مثابه یک مفهوم دینی و یک واقعیت اجتماعی وفادار ماند. این نگرش در نهایت سبب می‌گردد میان نظریه‌های گوناگون عدالت آشتی برقرار گردد و هرکدام بخشی از نظریه جامع عدالت را پوشش دهد. نظریه دینی عدالت اجتماعی نیز به مثابه محصول انسان‌شناسی الهی مجموعه‌ای از معیارهای الهی را برای تحقق عدالت لازم می‌شمرد که می‌توان گفت با عنایت به تحلیل شبکه‌ای از معنای عدالت، این نظریه می‌تواند پاسخ‌گوی نیازهای عدالت‌خواهانه معاصر باشد. در این میان تأکید بر محوریت برابری در حوزه معنایی عدالت و مرکزیت آن برای سایر حوزه‌های معنایی در شبکه‌ای از معانی سبب نیل به دیدگاه برابری پیچیده می‌گردد. هدف در این نوشتار تنها تکیه بر نگرش والزی که مبتنی بر تنوع در دو حوزه خیرات و معیارهای توزیع است نیست بلکه علاوه بر توجه به تنوع و تکثر به حوزه‌های خیرات و متکثر بودن معیارهای توزیع نسبت به هر حوزه از خیرات به دیگر نسبت‌های معنایی در شبکه معنایی عدالت توجه می‌گردد. در این میان می‌توان گفت توجه به مناسبات اخلاقی در نسبت میان معنای عدالت و مفاهیمی مانند انصاف، محبت، نیک‌خواهی و اخوت از اهمیت والایی برخوردار است. جستجوی راهی برای تحقق عدالت مبتنی بر داشتن منظری معنایی است که از جامعیت برخوردار باشد با عنایت به شبکه معنایی یاد شده و توجه به ارتباط معنایی میان حوزه‌های معنایی مختلف می‌تواند به چنین منظری دست یافت. حوزه‌های معنایی را در هم آمیخت و با عنایت به پیچیدگی معنای عدالت، شالوده تحقق یک نظریه

جامع را فراهم آورد. تأکید بر رویکرد برابری پیچیده در این نوشتار به معنای پذیرش همه ابعاد این نظریه نیست بلکه دیدگاه والزر در خصوص پیچیدگی مفهوم عدالت و کارکرد برابری به مثابه نقطه مرکزی در این مفهوم سبب شده است این دیدگاه را مبنایی برای تحلیل خود قرار دهیم. علاوه بر آنکه پیچیدگی معنای عدالت و توسعه مفهوم برابری به سایر حوزه‌های معنایی، ما را از عنایت به بعد اخلاقی عدالت غافل نمی‌سازد. به ویژه عنایت به دیدگاه حقوقی در عرصه اخلاق که نقشی مهم در جامعه معاصر ایفاء می‌کند (Sen, 1996, p. 154)، نگرش ما را از حوزه‌های بسته و غیرقابل نفوذ به گستره‌ای از میدان‌های معنایی سوق می‌دهد که براساس آن لازم است برای درک معنا و تبیین شالوده نظریه عدالت به تمام این ابعاد توجه گردد. نگرش دینی به عدالت نیز فارغ از این حوزه‌های معنایی نیست، درک جامعی از عدالت برای انسانی که ساحتی قدسی، متافیزیکی و فراشناختی دارد و تدبیر منزل و سیاست مدن براساس چنین هستی‌شناسی و جهان‌شناسی، عنصری است که لازمه درک کاملی از عدالت برای انسان است. ارائه نسخه‌هایی صرفاً اقتصادی، سیاسی یا تنها مبتنی بر بعضی از شاخص‌های معنایی عدالت مانند انصاف، نظم یا آزادی، نگرش دینی به عدالت را محدود می‌کند و گاه نظریه ارائه شده در تقابل با نظریه دینی از عدالت است. بر این اساس، نظریه دینی عدالت نظریه رقیب دیدگاه‌هایی مانند فردگرایی، جامعه‌گرایی و نظریه عدالت به مثابه انصاف است و خوانشی از این نظریه‌ها مبتنی بر نگرش دینی توجیه‌کننده بنیان سکولار این دیدگاه‌ها نیست. نظریه دینی عدالت، با عنایت به ابعاد مختلف هستی و انسان‌شناسی و با توجه به حوزه‌های ذهنی، رفتاری و مبتنی بر ارتباط پیچیده حقوقی در زمینه‌ای از ارزش‌های الهی شکل می‌گیرد و با توجه به تعریف خاص دین از مفهوم سعادت، عدالت در گستره‌ای از این معانی جایابی می‌گردد. در پایان لازم به ذکر است، چگونگی نسبت میان برابری و دیگر حوزه‌های معنایی عدالت و تأثیر این نسبت بر توزیع خیرات و معیارهای توزیعی و نیز نسبت هر حوزه معنایی با حوزه معنایی دیگر و نحوه تحقق حوزه‌های معنایی به مثابه پدیده‌ای اجتماعی، چگونگی تأثیر این رویکرد بر واقعیت‌های اجتماعی به مثابه یک معنای اجتماعی و نیز چگونگی و چیستی نظریه دینی عدالت و گستره این نظریه در بازه‌ای از حوزه‌های معنایی در خصوص عدالت و برابری، مسائلی را پدید می‌آورد که بررسی آن نیازمند پژوهش‌های دیگری است.

منابع

۱. ارسطو (۱۳۷۱)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران، انتشارات آموزش انقلاب اسلامی.
 ۲. ارسطو (۱۳۸۱)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه صلاح الدین سلجوقی، تهران، انتشارات دانشگاه تهران.
 ۳. افلاطون (۱۳۴۸)، جمهور، ترجمه، فوآد روحانی، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
 ۴. توشیهیکو ایزوتسو (۱۳۷۴)، خدا و انسان در قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، نشر فرهنگ.
 ۵. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۹۵)، فلسفه حقوق بشر، بنیاد بین المللی علوم و حیاتی اسراء.
 ۶. طباطبایی، محمدحسین (۱۴۱۷)، المیزان فی تفسیر القرآن، دفتر انتشارات اسلامی جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
 ۷. طوسی، خواجه نصیر (۱۴۱۳)، اخلاق ناصری، تهران: انتشارات علمیه اسلامیة.
 ۸. قائمی نیا، علیرضا (۱۳۸۹)، بیولوژی نص نشانه‌شناسی و تفسیر قرآن، انتشارات پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
 ۹. لئو اشتراوس (۱۳۷۳)، ترجمه باقر پرهام، انتشارات آگاه.
 ۱۰. مرامی، علیرضا (۱۳۷۸)، مفهوم عدالت، تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
 ۱۱. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۸۰)، نظریه حقوقی اسلام، قم، مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
 ۱۲. مصطفوی، حسن (۱۴۰۲)، التحقیق فی کلمات القرآن الکریم، تهران، مرکز الکتاب للترجمه والنشر.
 ۱۳. مطهری، مرتضی (بی تا)، مجموعه آثار، مرکز نشر آثار استاد مطهری.
 ۱۴. واعظی، احمد (۱۳۸۴)، جان رالز از نظریه عدالت تا لیبرالیسم سیاسی، قم، انتشارات دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه قم.
 ۱۵. _____ (۱۳۸۸)، نقد و بررسی نظریه‌های عدالت، قم، انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی.
16. Belbin, R. M. (2010), *Team roles at work*. 2nd ed. Amsterdam, London: Butterworth-Heinemann.
17. Brian Barry, (1995), *Justice as Impartiality*, Oxford, Clarendon.

18. Duxbury, Neil, (2009), “Golden Rule Reasoning Moral Judgment and Law”,
Notre Dame Law review, Vol84, Issue4, Article2.
19. Miller, D., & Walzer, M. (2003), *PLURALISM JUSTICE AND EAUALITY*:
oxford university press.
20. Neil maccormick, (1996), *Justice as Impartiality: Assenting with Anti
contractualist Reservations*, *Political Studies*, XLIV, University of Edinburgh.
21. Rawls, John (1999), *A Theory of Justice*, Revised Edition: Harvard University
Press.
22. Sen, A. (1996). Legal Rights and Moral Rights: Old Questions and New
Problems. *Ratio Juris*, 9(2), 153–167.
23. Slote, Michael (2007), *The ethics of care and empathy*. New York & London:
Routledge:Taylor & Francis group.
24. Walzer, Michael (1983), *SPHERES OF JUSTICE, A Defense of Pluralism and
Equality*. The United States of America: Basic Books.

